

به نام خدا

تربیت انسان خود آگاه: مسیر رشد درونی و اجتماعی

مؤلف:

سرور فیضی

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۴)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

Chaponashr.ir

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۱۰۲۷۰۱۴۱

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۱۱۷-۵۴۲-۰

سرشناسه: فیضی، سرور، ۱۳۴۴-

عنوان و نام پدیدآور: تربیت انسان خودآگاه: مسیر رشد درونی و اجتماعی [منابع الکترونیکی]: کتاب / مولف سرور فیضی.

مشخصات نشر: مشهد: ارسطو، ۱۴۰۴.

مشخصات ظاهری: امنبع برخط (۱۱۳ص).

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۱۱] - ۱۱۳.

نوع منبع الکترونیکی: فایل متنی. (PDF)

یادداشت: دسترسی از طریق وب.

موضوع: خودآگاهی

موضوع: Self-consciousness (Awareness)

موضوع: یادگیری معنادار

موضوع: Meaningful learning

موضوع: روان‌شناسی رشد

موضوع: Developmental psychology

رده بندی کنگره: BF۳۱۱

رده بندی دیویی: ۱۵۳

دسترسی و محل الکترونیکی: آدرس الکترونیکی منبع

نام کتاب: تربیت انسان خودآگاه: مسیر رشد درونی و اجتماعی

مولف: سرور فیضی

ناشر: انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)

صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۴

چاپ: زیرجلد

قیمت: ۱۴۵۰۰۰ تومان

فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان:

<https://chaponashr.ir/ketabresan>

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۱۱۷-۵۴۲-۰

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

www.chaponashr.ir



فهرست

مقدمه	۵
فصل اول: مبانی نظری و فلسفی خودآگاهی	۹
مفهوم‌شناسی خودآگاهی در فلسفه‌ی شرق و غرب	۱۱
پیوند میان آگاهی، آزادی و اخلاق	۱۳
دیدگاه‌های فلسفی درباره‌ی رشد انسان (سقراط، کانت، ویلیام جیمز، مولوی)	۱۶
خودآگاهی به‌عنوان هدف نهایی تربیت	۱۹
نسبت میان آگاهی، خرد و عشق در تربیت انسان	۲۲
نقد نگرش‌های مکانیکی و ابزاری به تربیت در عصر مدرن	۲۴
فصل دوم: ابعاد روان‌شناختی رشد خودآگاه	۲۹
خودشناسی در روان‌شناسی رشد و شخصیت	۳۱
مراحل تکامل آگاهی از کودکی تا بزرگسالی	۳۴
نقش احساسات، هیجان و بازتاب‌مندی در شکل‌گیری خودآگاهی	۳۷
تعارض‌های درونی، شناخت خویشتن و مفهوم "خود اصیل"	۳۹
نقش تجربه‌های زیسته و یادگیری بازتابی در رشد درونی	۴۲
چالش‌های روانی در مسیر خودآگاهی (ترس، انکار، خودفریبی)	۴۵
فصل سوم: تربیت خودآگاه در فرآیند آموزش و یادگیری	۴۹
معلم به‌عنوان تسهیل‌گر آگاهی و بیداری درونی	۵۱
شیوه‌های یاددهی و یادگیری تأملی و معناگرا	۵۴
نقش گفت‌وگو، پرسشگری و بازاندیشی در کلاس درس	۵۷
آموزش مبتنی بر تجربه و زیستن آگاهانه	۶۰
ارزیابی رشد خودآگاهی در فرآیند یادگیری	۶۲
موانع ساختاری و فرهنگی در تحقق آموزش خودآگاهانه	۶۵

۶۹	فصل چهارم: بُعد اجتماعی و اخلاقی خودآگاهی
۷۱	خودآگاهی و مسئولیت اجتماعی در جامعه‌ی مدرن
۷۴	از خودمحوری تا همدلی: مسیر تحول اجتماعی
۷۷	پیوند میان آگاهی فردی و عدالت جمعی
۷۹	شهروندی آگاه و تربیت اخلاقی در دنیای پیچیده
۸۲	نقش رسانه، فرهنگ و ارتباطات در شکل‌گیری آگاهی اجتماعی
۸۵	تربیت انسان خودآگاه در جهان چندفرهنگی و متنوع
۸۹	فصل پنجم: راهبردها، الگوها و چشم‌انداز آینده
۹۱	طراحی نظام آموزشی مبتنی بر آگاهی و درون‌نگری
۹۴	رویکردهای عملی برای پرورش خودآگاهی در مدارس و دانشگاه‌ها
۹۶	نقش خانواده، معلمان و جامعه در حمایت از رشد خودآگاهانه
۹۹	فناوری، هوش مصنوعی و چالش‌های جدید در مسیر آگاهی
۱۰۲	تربیت خودآگاه به‌مثابه راهی برای توسعه‌ی پایدار انسانی
۱۰۴	چشم‌انداز آینده‌ی آموزش خودآگاهانه در جهان در حال تغییر
۱۰۷	نتیجه‌گیری
۱۱۱	منابع

مقدمه

تربیت انسان همواره دغدغه‌ای بنیادین در تاریخ اندیشه و عمل بشری بوده است؛ زیرا هر تمدن و فرهنگی در نهایت بر شانه‌های انسان‌هایی استوار است که می‌اندیشند، احساس می‌کنند و می‌کوشند تا خود را و جهان را معنا کنند. در این میان، مفهوم «خودآگاهی» به‌مثابه جوهره‌ی رشد انسانی، نقشی محوری در فرآیند تربیت دارد. انسان خودآگاه نه صرفاً موجودی است که از وجود خویش آگاه است، بلکه کسی است که می‌تواند در آینه‌ی آگاهی، خویشتن را نقد، هدایت و بازسازی کند. تربیت انسان خودآگاه، تلاشی است برای پیوند دادن رشد درونی با مسئولیت اجتماعی، یعنی سفری از درون به بیرون و از فرد به جمع. در جهانی که پیچیدگی‌های فناورانه، تحولات فرهنگی و بحران‌های اخلاقی هر روز چهره‌ی تازه‌ای می‌گیرند، تربیت دیگر نمی‌تواند تنها بر انتقال دانش یا انضباط بیرونی تکیه کند؛ بلکه باید به پرورش بینش، بصیرت و توان تشخیص انسان نسبت به خود، دیگری و هستی بپردازد. آگاهی از خویشتن، نخستین گام در مسیر رشد درونی است. این آگاهی به انسان امکان می‌دهد تا از سطح واکنش‌های غریزی و تقلیدی فراتر رود و به مقام انتخاب و مسئولیت برسد. فردی که خود را می‌شناسد، به تدریج نسبت به افکار، احساسات، انگیزه‌ها و ارزش‌هایش حساس می‌شود و درمی‌یابد که هر رفتار بیرونی ریشه در وضعیت درونی دارد. چنین انسانی نه در بند نقش‌های تحمیل‌شده، بلکه در مسیر تحقق اصیل‌ترین جنبه‌های وجودی خود گام برمی‌دارد. تربیت، در این معنا، نه اعمال فشار بیرونی بلکه دعوتی به درون است؛ دعوتی به بیداری، شناخت و هماهنگی میان اندیشه، احساس و عمل. (آذر، س. ۱۳۹۷)

اما خودآگاهی اگر تنها در محدوده‌ی فرد باقی بماند، به خودمحوری می‌انجامد. انسان خودآگاه باید به مرحله‌ای برسد که آگاهی خود را به ارتباط، همدلی و مشارکت اجتماعی گسترش دهد. در اینجا است که رشد درونی و اجتماعی درهم‌تنیده می‌شوند. فرد خودآگاه می‌فهمد که انسان بودن، تجربه‌ای جمعی است؛ که سعادت او در جدایی از دیگران نیست، بلکه در درک پیوند عمیق با انسان‌ها و طبیعت است. از این رو، تربیت انسان خودآگاه نه تنها پرورش ذهن و روح، بلکه آموختن زیستن با دیگران، احترام به تفاوت‌ها، پذیرش مسئولیت اجتماعی و توانایی گفت‌وگوست. رشد اجتماعی بدون رشد درونی سطحی و

شکونده است، همان‌گونه که رشد درونی بدون ارتباط با جامعه، خودگرایانه و ناقص می‌ماند. انسان زمانی به بلوغ می‌رسد که میان درون و بیرون، میان «من» و «ما»، تعادلی پویا برقرار کند. این تعادل نیازمند آگاهی مداوم از ارزش‌های انسانی، درک موقعیت تاریخی خویش و توان نقد ساختارهای ذهنی و اجتماعی است. تربیت خودآگاه، انسان را از خواب روزمرگی بیدار می‌کند و او را به کنشگری معنادار فرا می‌خواند. چنین تربیتی، انسان را از مصرف‌کننده‌ی ارزش‌ها به خالق معنا بدل می‌سازد. در نگاه تربیتی، خودآگاهی نه یک وضعیت ثابت، بلکه فرآیندی پویا و مادام‌العمر است. انسان در هر مرحله از زندگی، امکان تازه‌ای برای شناخت خود و بازسازی خویش دارد. این فرآیند، مستلزم گفت‌وگوی درونی، بازاندیشی در باورها و شجاعت مواجهه با تاریکی‌های درون است. تربیت انسان خودآگاه، تربیتی است که به جای انباشتن ذهن از دانسته‌ها، مهارت زیستن و اندیشیدن را می‌آموزد. در چنین تربیتی، معلم راهنماست نه فرمانده، یادگیری سفری است نه مسابقه، و خطا بخشی از مسیر رشد است نه نشانه‌ی شکست. یکی از چالش‌های بزرگ عصر حاضر، فروکاستن انسان به کارکردهای اقتصادی و فناورانه است. نظام‌های آموزشی اغلب به جای پرورش آگاهی، مهارت‌های سطحی و استاندارد را هدف گرفته‌اند. در نتیجه، انسان‌ها بیش از پیش از خود بیگانه می‌شوند؛ در حالی که ظاهراً باسوادتر و مجهزترند. در چنین شرایطی، تربیت انسان خودآگاه می‌تواند پاسخی انسانی به بحران معنای زندگی در جهان مدرن باشد. این تربیت، یادآور می‌شود که آگاهی نه ابزاری برای تسلط بر جهان، بلکه نوری است برای درک حقیقت وجود. از منظر روان‌شناسی رشد، خودآگاهی مرحله‌ای از بلوغ ذهنی و عاطفی است که در آن فرد قادر می‌شود از دیدگاهی فراشخصی به خویش بنگرد. او دیگر قربانی احساسات یا باورهای ناپخته‌ی خود نیست، بلکه ناظر و هدایتگر آن‌هاست. چنین فردی، ظرفیت پذیرش نقد، تغییر و رشد را در خود پرورش می‌دهد. این خودآگاهی، پایه‌ی رشد اخلاقی نیز هست؛ زیرا تنها انسان آگاه می‌تواند مسئولیت رفتار خود را بپذیرد و نسبت به پیامدهای آن حساس باشد. (باقری، ن. ۱۳۹۹)

در بُعد اجتماعی، خودآگاهی موجب می‌شود که فرد از ساختارهای ناعادلانه، تبعیض‌آمیز و تحمیل‌شده آگاه گردد و نسبت به اصلاح آن‌ها احساس تعهد کند. انسان خودآگاه در برابر رنج دیگران بی‌تفاوت نمی‌ماند، زیرا میان آگاهی از خود و آگاهی از رنج بشر پیوندی

ژرف وجود دارد. او می‌داند که آزادی فردی بدون عدالت جمعی بی‌معناست. از این رو، تربیت خودآگاهانه به شهروندی فعال، مشارکت‌جو و صلح‌طلب می‌انجامد. تربیت انسان خودآگاه، به معنای بازگشت به خویش و در عین حال گشودگی به جهان است. این مسیر از سکوت درونی آغاز می‌شود و به گفت‌وگو با هستی ختم می‌گردد. در این سفر، انسان می‌آموزد که هر لحظه، فرصتی برای یادگیری از زندگی است؛ که آگاهی واقعی، تنها از تجربه‌ی زیسته برمی‌خیزد. تربیت خودآگاه، بر پایه‌ی تجربه‌ی درونی، تأمل فلسفی و ارتباط انسانی بنا می‌شود. چنین تربیتی، به جای تأکید بر رقابت، بر همکاری و رشد مشترک تکیه دارد. به جای پرورش حافظه، به بیداری اندیشه و احساس می‌پردازد. در آن، هدف نه تولید انسان‌های مطیع، بلکه انسان‌های خلاق، پرسشگر و مسئول است. انسان خودآگاه، کسی است که می‌تواند میان خواسته‌های فردی و منافع جمعی تعادل برقرار کند و تصمیم‌های خود را بر پایه‌ی ارزش‌های انسانی بگیرد. از دیدگاه فلسفه‌ی تربیت، خودآگاهی نوعی آزادی درونی است؛ آزادی از جهل، ترس، تقلید و سلطه‌ی بیرونی. هرچه انسان آگاه‌تر می‌شود، کمتر در بند واکنش‌های ناخودآگاه و بیشتر در مسیر انتخاب آگاهانه حرکت می‌کند. بنابراین، تربیت خودآگاهانه با آزادی در پیوندی ناگسستنی است. بدون آگاهی، آزادی صرفاً توهمی زیباست، و بدون آزادی، آگاهی در قفس فرو می‌میرد. (بختیاری، ف. ۱۳۹۶).

فصل اول

مبانی نظری و فلسفی خودآگاهی

خودآگاهی از بنیادی‌ترین و پیچیده‌ترین مفاهیم در تاریخ اندیشه‌ی بشری است. این واژه نه تنها به معنای شناخت از خود، بلکه به منزله‌ی جوهره‌ی وجود انسان و سرچشمه‌ی تفکر، اخلاق و آزادی مطرح شده است. انسان در طول تاریخ، همواره کوشیده تا بداند کیست، از کجا آمده و به کجا می‌رود. پاسخ به این پرسش‌ها به شکل‌گیری نظام‌های فلسفی، دینی، روان‌شناختی و تربیتی گوناگون انجامیده است. در میان همه‌ی این رویکردها، خودآگاهی همچون نوری است که میان تاریکی ناآگاهی و روشنایی شناخت درونی قرار دارد. تربیت انسان خودآگاه یعنی پرورش این نور در جان انسان، تا او بتواند نه تنها جهان بیرونی را بفهمد، بلکه خود را نیز بشناسد و آگاهانه در مسیر کمال حرکت کند. در سنت‌های فلسفی شرق و غرب، خودآگاهی به‌عنوان نشانه‌ی تمایز انسان از سایر موجودات شناخته می‌شود. در اندیشه‌ی سقراط، شناخت خویشتن اساس همه‌ی دانایی‌هاست. او باور داشت که «خود را بشناس» کلید درک حقیقت است، زیرا کسی که از خویش غافل باشد، نمی‌تواند خیر و فضیلت را بشناسد.

از سوی دیگر، در فلسفه‌ی شرق، به‌ویژه در عرفان اسلامی و حکمت مشرقی، خودآگاهی با سیر و سلوک درونی و بیداری قلبی پیوند دارد. مولوی و ابن‌عربی انسان را آینه‌ی خداوند می‌دانند که در صورت پاک شدن از غبار غفلت، حقیقت هستی را در خود منعکس می‌کند. بنابراین، خودآگاهی نه فقط فرآیندی شناختی بلکه تجربه‌ای وجودی و روحانی است. از منظر فلسفه‌ی مدرن، خودآگاهی به معنای آگاهی سوژه از خودش به‌عنوان فاعل شناسا مطرح می‌شود. دکارت با گزاره‌ی مشهور «می‌اندیشم، پس هستم» آگاهی را بنیان یقین و وجود قرار داد. اما این نوع آگاهی، گرچه نقطه‌ی عطفی در فلسفه‌ی غرب بود، به تدریج به نوعی فردگرایی عقلانی منجر شد که جنبه‌های عاطفی و اخلاقی انسان را نادیده

گرفت. پس از دکارت، فیلسوفانی چون کانت، هگل و شوپنهاور کوشیدند تا ابعاد اخلاقی، تاریخی و آزادی آگاهی را بازنمایی کنند. (باقری، ن. ۱۳۹۹)

در این نگاه، خودآگاهی امری اجتماعی است؛ یعنی بدون رابطه با دیگران تحقق نمی‌یابد. در سنت فلسفی اسلامی نیز، خودآگاهی جایگاهی ویژه دارد. ملاصدرا در حکمت متعالیه، نفس انسان را حقیقتی می‌داند که از قوه به فعل در حرکت است و آگاهی از خود، نشانه‌ی تجرد و بقاست. او خودآگاهی را نه فقط شناخت ذهنی بلکه حضور وجودی می‌داند؛ یعنی انسان در عین آگاهی از خویش، با هستی پیوند می‌یابد. چنین نگاهی، خودآگاهی را پلی میان انسان و خدا معرفی می‌کند. از این منظر، تربیت انسان خودآگاه، در واقع تربیت انسانی است که به مقام حضور و شهود می‌رسد. خودآگاهی در عین حال، پایه‌ی اخلاق و مسئولیت انسانی است. بدون آگاهی از خود، مفاهیمی چون خیر، انتخاب و مسئولیت معنا نمی‌یابند. انسان زمانی می‌تواند رفتار خویش را اخلاقی بداند که از انگیزه‌ها، پیامدها و ارزش‌های نهفته در آن آگاه باشد. بنابراین، تربیت خودآگاهانه، تربیتی است که فرد را از تقلید کورکورانه و انفعال ذهنی رها کرده و او را به اندیشیدن، پرسیدن و انتخاب کردن دعوت می‌کند. این تربیت، به جای حفظ ظاهر اخلاق، به بیداری وجدان اخلاقی می‌انجامد. در حوزه‌ی روان‌شناسی، خودآگاهی به‌عنوان توانایی فرد برای مشاهده و ارزیابی افکار، احساسات و رفتارهای خود تعریف می‌شود. اما فلسفه، این مفهوم را از سطح توصیف روانی به سطح معنا و هستی ارتقا می‌دهد. خودآگاهی نه تنها دانستن، بلکه تجربه‌ی بودن است؛ تجربه‌ای که در آن انسان از حضور خود در جهان آگاه می‌شود. چنین آگاهی‌ای، همواره با نوعی حیرت و پرسش همراه است، زیرا انسان در مواجهه با خود درمی‌یابد که حقیقت وجودش فراتر از نقش‌ها و هویت‌های اجتماعی است. از دیدگاه اگزیستانسیالیسم، خودآگاهی همان بیداری از خواب عادت و روزمرگی است. هایدگر معتقد است که انسان‌ها اغلب در حالت «سقوط در جمع» به سر می‌برند، یعنی در سطحی از وجود که در آن خود اصلیشان را فراموش کرده‌اند. تنها از طریق تأمل، اضطراب وجودی و روبه‌رو شدن با مرگ است که انسان می‌تواند دوباره به خویشتن اصیل بازگردد. در این معنا، خودآگاهی نه آرامش بلکه تلاطم است؛ نیرویی که انسان را به بیداری، انتخاب و معنا بخشیدن به زندگی

فرا می‌خواند. در نگاه عرفانی نیز، خودآگاهی مرحله‌ای از سلوک روحانی است که در آن انسان از خود پنداری و نفس‌آماره فراتر می‌رود و به خویشتن حقیقی یا نفس مطمئنه دست می‌یابد. این مسیر با تزکیه‌ی نفس، مراقبه و عشق الهی همراه است. در واقع، خودآگاهی در عرفان، نه جدایی از جهان بلکه اتحاد آگاهانه با حقیقت است. چنین انسانی، در حالی که در میان مردم زندگی می‌کند، دل در حضور حق دارد. (آذر، س. ۱۳۹۷)

مفهوم‌شناسی خودآگاهی در فلسفه‌ی شرق و غرب

خودآگاهی یکی از بنیادی‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین مفاهیم در تاریخ اندیشه‌ی بشر است. از یونان باستان تا عرفان شرقی، از فلسفه‌ی مدرن اروپا تا روان‌شناسی معاصر، اندیشمندان همواره کوشیده‌اند تا به این پرسش پاسخ دهند که آگاهی انسان از خود به چه معناست و چه نسبتی با شناخت، آزادی، اخلاق و سعادت دارد. مفهوم خودآگاهی در واقع در نقطه‌ی تلاقی فلسفه، روان‌شناسی، عرفان و تعلیم و تربیت قرار دارد. هر سنت فکری از منظر خاص خود به آن نگریسته است؛ در غرب بیشتر به عنوان آگاهی عقلانی و بازتابی، و در شرق به مثابه بیداری درونی و شهود وجودی. در نتیجه، مفهوم‌شناسی خودآگاهی نیازمند نگاهی تطبیقی است که بتواند میان این دو سنت بزرگ، پلی از معنا برقرار کند. در فلسفه‌ی یونان باستان، نخستین نشانه‌های اندیشه درباره‌ی خودآگاهی را می‌توان در گفتار سقراط یافت. او با جمله‌ی معروف «خودت را بشناس»، انسان را به تأمل در خویشتن دعوت کرد. برای سقراط، دانایی حقیقی از شناخت نفس آغاز می‌شد، زیرا بدون آگاهی از خود، هیچ شناخت دیگری اصالت ندارد. در نزد او، خودآگاهی مبنای اخلاق بود؛ کسی که خویش را بشناسد، از جهل و خطا رهایی می‌یابد و به فضیلت می‌رسد. افلاطون نیز در ادامه‌ی این سنت، نفس را جوهر جاویدان و حقیقت انسانی دانست و شناخت نفس را راهی برای درک عالم مثال معرفی کرد. ارسطو اگرچه نگاه تجربی‌تری داشت، اما در تحلیل شعور و اندیشه‌ی انسانی، به حضور نوعی بازتاب ذهن بر خود اشاره می‌کند که می‌توان آن را ریشه‌ی مفهوم خودآگاهی دانست. در مقابل، در سنت شرقی، به‌ویژه در فلسفه‌ی هندی و بودایی، خودآگاهی نه به معنای شناخت مفهومی بلکه تجربه‌ای

مستقیم و شهودی است. در آموزه‌های اوپانیشادها، آگاهی از خویشتن یا «آتمن» همان آگاهی از کل هستی یا «برهمن» است. یعنی انسان وقتی خود را واقعاً بشناسد، درمی‌یابد که از کل جهان جدا نیست. بودا با نفی مفهوم «خود ثابت»، آگاهی را فرآیندی پویا و گذرا می‌داند که از رهایی از دلبستگی‌ها حاصل می‌شود. در نگاه او، خودآگاهی یعنی بیداری از توهم نفس؛ دیدن اینکه «من» چیزی جز جریان پیوسته‌ی آگاهی نیست. در نتیجه، هدف نهایی سلوک معنوی، رسیدن به آگاهی ناب است که در آن دوگانگی میان فاعل و مفعول از میان می‌رود. (بختیاری، ف. ۱۳۹۶).

در فلسفه‌ی اسلامی، مفهوم خودآگاهی رنگی تازه می‌یابد. قرآن با بیان «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» انسان را به درون‌نگری دعوت می‌کند و شناخت خود را راه شناخت خدا می‌داند. ابن‌سینا در آثار خود، از جمله در «اشارات و تنبیهات»، بر آگاهی نفس از وجود خویش تأکید می‌کند و آن را آگاهی حضوری می‌نامد؛ آگاهی‌ای که بی‌واسطه و بی‌نیاز از ابزار حسی است. در حکمت اشراق سهروردی، نور نماد آگاهی است و هر موجود به اندازه‌ی مرتبه‌ی وجودی خود از نور، یعنی از آگاهی، بهره‌مند است. این نگاه، خودآگاهی را نه صرفاً فرآیندی ذهنی، بلکه مرتبه‌ای از هستی می‌بیند. ملاصدرا نیز در حکمت متعالیه، نفس را «وجودی سیال» می‌داند که از مرتبه‌ی مادی به مرتبه‌ی عقلانی تکامل می‌یابد و در این سیر، آگاهی‌اش از خود عمیق‌تر می‌شود. در این نظام، خودآگاهی نتیجه‌ی حرکت جوهری نفس است و هرچه وجود انسان شدیدتر و کامل‌تر شود، خودآگاهی او نیز افزون‌تر می‌گردد.

در دوران جدید اروپا، دکارت مفهوم خودآگاهی را به نقطه‌ی آغاز فلسفه تبدیل کرد. او با جمله‌ی معروف «می‌اندیشم، پس هستم» بر این باور بود که آگاهی از اندیشیدن، نخستین و یقینی‌ترین دانشی است که انسان دارد. در این معنا، خودآگاهی به معنای یقین به وجود خود به عنوان فاعل اندیشنده است. اما دکارت، این آگاهی را صرفاً شناختی عقلانی می‌داند و از ابعاد عاطفی و اجتماعی آن غافل بود. پس از او، کانت با تمایز میان آگاهی تجربی و آگاهی استعلایی، کوشید نشان دهد که خودآگاهی شرط امکان هر نوع شناخت است. او فاعل شناسا را اصل سامان‌بخش تجربه می‌داند؛ یعنی ذهن انسان است که

جهان را معنا می‌کند. در فلسفه‌ی هگل، مفهوم خودآگاهی به اوج پیچیدگی خود می‌رسد. او خودآگاهی را فرآیندی تاریخی و دیالکتیکی می‌داند که از تضاد میان خود و دیگری زاده می‌شود. در پدیدارشناسی روح، هگل نشان می‌دهد که انسان تنها در رابطه با دیگری به شناخت از خود می‌رسد؛ زیرا برای دانستن اینکه «من» کیستم، باید در آینه‌ی دیگری بازتاب یابم. این رابطه، میدان کشاکش میان سلطه و آزادی است، که در نهایت به آگاهی متقابل و روح جمعی می‌انجامد. از دید هگل، خودآگاهی امری فردی نیست، بلکه تجلی روح جهان در انسان است. در فلسفه‌ی مدرن متأخر، فیلسوفانی چون نیچه، هایدگر و سارتر برداشت تازه‌ای از خودآگاهی ارائه کردند. نیچه خودآگاهی را گاه نشانه‌ی ضعف می‌دانست، زیرا آن را باعث جدایی انسان از غریزه‌ی زندگی تلقی می‌کرد. در نظر او، انسان خودآگاه، موجودی است که از سادگی طبیعی فاصله گرفته و گرفتار تردید و تحلیل بیش از حد شده است. در مقابل، هایدگر خودآگاهی را نه آگاهی مفهومی بلکه «بودن در جهان» می‌داند. انسان برای او موجودی است که نسبت به هستی خود پرسش دارد. او با مفهوم «دازاین» نشان می‌دهد که خودآگاهی، همان آگاهی از امکان‌های وجودی خویش است. سارتر نیز با تأکید بر آزادی مطلق انسان، خودآگاهی را نیرویی می‌داند که معنا را در جهان خلق می‌کند؛ انسان نه آنچه هست، بلکه آن چیزی است که خود می‌سازد. در فلسفه‌ی شرق، به‌ویژه در عرفان اسلامی، خودآگاهی با مفهوم «معرفت نفس» پیوندی ناگسستنی دارد. عرفا باور دارند که انسان آینه‌ی تجلی حق است و شناخت خویشتن، راهی به شناخت خداوند است. مولوی می‌گوید: «ای که تو از دیده و دل در طلبی / خویش را جوی که در خویش توی». در این دیدگاه، خودآگاهی نه جدایی از جهان، بلکه اتصال به حقیقتی کلی است. (باقری، ن. ۱۳۹۹)

پیوند میان آگاهی، آزادی و اخلاق

آگاهی سرچشمه‌ی درک، بیداری و فهم جایگاه انسان در هستی است. انسانی که آگاه می‌شود، از حصار ناآگاهی و تقلید کورکورانه بیرون می‌آید و می‌تواند جهان را با چشم خویش ببیند. اما آگاهی اگر تنها به دانستن محدود شود، هنوز به رهایی منجر نمی‌شود.

آن‌گاه که آگاهی به شناختی درونی و زیسته تبدیل گردد، به انسان توان انتخاب می‌دهد، و این توان همان آزادی است. آزادی نه صرف رهایی از قید بیرونی، بلکه قدرت تصمیم درونی بر اساس خرد، وجدان و ارزش‌هاست. از دل این آزادی، اخلاق زاده می‌شود؛ زیرا انسان آزاد، مسئول است و مسئولیت، مادر اخلاق است. بدین ترتیب، پیوند میان آگاهی، آزادی و اخلاق همچون زنجیره‌ای درهم‌تنیده است که هر حلقه بدون دیگری ناقص می‌ماند. آگاهی بذر آزادی است. جامعه‌ای که از آگاهی تهی شود، به سادگی اسیر سلطه، تبلیغ و فریب می‌شود. انسان ناآگاه حتی اگر ظاهراً آزاد باشد، در واقع درون خود اسیر است. اما آزادی بدون آگاهی نیز لغزنده است؛ چراکه تصمیمات بدون شناخت، می‌تواند به خودویرانگری بینجامد. آنچه این دو را به تعادل می‌رساند، اخلاق است. اخلاق همان قطب‌نمایی است که مسیر آزادی را از خودسری و بی‌مسئولیتی جدا می‌کند. بنابراین، آگاهی زمینه‌ساز انتخاب است، آزادی تحقق انتخاب، و اخلاق جهت‌دهنده‌ی آن انتخاب. (جلالی، ر. (۱۴۰۰).

در تاریخ اندیشه، این سه مفهوم همواره محور گفت‌وگو میان فیلسوفان بوده‌اند. از سقراط که آگاهی را شرط فضیلت می‌دانست تا کانت که آزادی اخلاقی را بنیاد کرامت انسانی معرفی کرد، همگی بر این نکته تأکید داشتند که انسان ناآگاه نمی‌تواند آزاد باشد و انسان بی‌اخلاق، شایسته‌ی آزادی نیست. اخلاق زمانی معنا دارد که آزادی وجود داشته باشد، زیرا تنها در سایه‌ی انتخاب آزاد است که مسئولیت اخلاقی پدید می‌آید. اگر رفتار از سر اجبار باشد، نه اخلاقی است و نه غیراخلاقی؛ بلکه صرفاً رفتاری مکانیکی است. اما وقتی انسان آزادانه تصمیم می‌گیرد، ناگزیر باید پاسخگوی پیامدهای انتخاب خود نیز باشد، و اینجاست که وجدان اخلاقی بیدار می‌شود. آگاهی انسان را از جهل نجات می‌دهد، آزادی او را از بند، و اخلاق از سقوط. این سه، سه ضلع مثلثی هستند که در مجموع «انسانیت» را شکل می‌دهند. هرگاه یکی از اضلاع تضعیف شود، تمام ساختار فرو می‌ریزد. جامعه‌ای که آگاه است اما آزادی ندارد، به استبداد فکری و فرهنگی دچار می‌شود. جامعه‌ای که آزادی دارد اما بی‌اخلاق است، به هرج‌ومرج و فروپاشی ارزش‌ها می‌انجامد. و جامعه‌ای که

اخلاق دارد اما آگاهی ندارد، در دام تعصب و جمود می‌افتد. پس رشد متوازن این سه بُعد، شرط بلوغ فردی و اجتماعی است.

آگاهی به انسان قدرت تشخیص خیر و شر می‌دهد. اما تشخیص به تنهایی کافی نیست؛ انسان باید بتواند آنچه را درست می‌داند نیز انجام دهد. این عمل، نیازمند آزادی است. اخلاق نیز چارچوبی است که میان تمایلات و ارزش‌ها تعادل برقرار می‌کند. بدین‌سان، اخلاق نه دشمن آزادی است و نه محدودکننده‌ی آگاهی، بلکه نگهبان مسیر انسانیت است. در نبود اخلاق، آزادی به خودخواهی بدل می‌شود و آگاهی به ابزار سلطه. تنها با اخلاق است که آگاهی و آزادی هر دو به خدمت رشد و تعالی درمی‌آیند. انسان آگاه می‌داند که آزادی، مسئولیت‌آور است. او می‌فهمد که تصمیم‌هایش نه تنها بر خودش بلکه بر دیگران و جهان پیرامون اثر می‌گذارد. از این‌رو، اخلاق برای او نه قانون تحمیلی، بلکه انتخابی آگاهانه است. چنین انسانی از درون آزاد است؛ زیرا وجدانش راهنما و ناظر اوست، نه ترس از مجازات یا انتظار پاداش. این آزادی درونی، ریشه‌ی کرامت انسانی است. انسان اخلاقی آزاد است چون تابع وجدان خویش است، و انسان آزاد اخلاقی است چون مسئول اعمال خویش است. (باقری، ن. ۱۳۹۹)

در نظام‌های تربیتی و آموزشی، این سه مفهوم باید در کنار هم پرورش یابند. آموزش تنها زمانی رهایی‌بخش است که به آگاهی بینجامد، آزادی اندیشه را ممکن سازد و اخلاق مسئولانه را نهادینه کند. معلمی که فقط دانش منتقل می‌کند، آگاهی را ناقص می‌گذارد؛ اما آن‌گاه که روح پرسشگری، وجدان و انتخاب آگاهانه را در شاگردان بیدار می‌سازد، پلی میان دانستن، آزاد بودن و درست زیستن می‌سازد. در چنین فرایندی، یادگیری به تجربه‌ای اخلاقی تبدیل می‌شود، نه صرفاً انتقال اطلاعات. در سطح فلسفی، پیوند آگاهی، آزادی و اخلاق در اندیشه‌ی اگزیستانسیالیست‌ها به اوج می‌رسد. سارتر می‌گفت: «انسان محکوم به آزادی است»، یعنی نمی‌تواند از مسئولیت انتخاب خود بگریزد. اما این آزادی، بدون آگاهی از خود و جهان، به پوچی می‌انجامد. از سوی دیگر، اگزیستانسیالیسم اخلاق را نه مجموعه‌ای از قوانین، بلکه فرآیند خودسازی می‌داند. انسان با هر انتخاب، خود را می‌سازد.